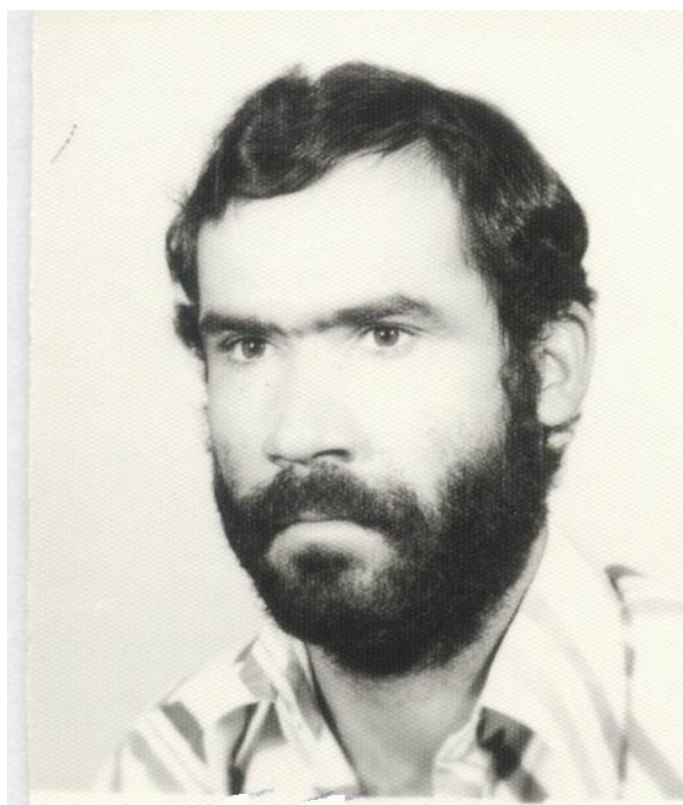


شہید حسین گورکی



از بشارت علی
سامانہ جامع سردار لان و دھڑا شہید استان بوشهر

نام پدر	غلامحسین
تاریخ تولد	۱۳۳۴/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۶/۰۵/۰۹
محل شهادت	عربستان(مکه)
مسئولیت	—
نوع عضویت	سایر (شهید مکه)
شغل	—
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	بrazجان

زندگینامه

شهید گورگی در سال ۱۳۳۴ در یک خانواده مذهبی و متدین در روستای مکابری از توابع دشتستان دیده به جهان گشود وی دوران تحصیل را از شش سالگی آغاز نمود و تا سال ششم ابتدایی در روستاهای چمتنگو و مکابری ادامه تحصیل داد و با اخذ مدرک ششم ابتدایی ترک تحصیل نموده و جهت امرار معاش رخسپار کویت شد

و مدت ۶ سال در آنجا به کار اشتغال ورزیده با بازگشت شهید به برازجان که تقارن با خدمت زیر پرچم وی داشت اما بعلت اینکهدر همان تاریخ دو تن از برادران شهید در حال خدمت مقدس سربازی بودند لذا ایشان از خدمت زیر پرچم معاف گردیدند و در شهر برازجان به شغل جوشکاری مشغول شد شهید گورگی با توجه به تعهدی که نسبت به اسلام و امام خویش داشت و همواره قلبش جهت خدمت در جبهه های نبرد نور علیه ظلمت می طپید بنابراین برای یاری رساندن به رزمندگان اسلام راهی بوشهر گردید اما با توجه به نیاز مبرمی که به وجود ایشان در خصوص امور فنی داشتند لذا وی را بوشهر نگه داشتند و الین شهید عزیز مدت ۴۵ روز در ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی بوشهر به کار ساختن سنگر برای رزمندگان جان برکف اسلام همت گماشت.

حاجی شهید گورگی هفت سال قبل از شهادت ازدواج نمواه که ثمره آن دو فرزند پسر و یک دختر می باشد. وی در سال ۶۲ جهت مکه مکرمه ثبت نام نمودند تا اینکه در سال ۱۳۶۶ به این سفر عبادی سیاسی عازم گردید و با حضور رد راهپیمایی براءت از مشرکین رد مکه مکرمه معظمه در کنار حجاج ایرانی و دیگر بلاد اسلامی در واقع دلخراش جمعه خونین مکه مکرمه بدست عمال سرسپرده آمریکایی آل سعود به فیض عظمای شخهدت نائل آمدو در جوار بیت امن النبی دعوت حق را لبیک گفته و به جانب معبود و معبود خویش شتافت .

خاطرات

خاطرات برادر شهید حاج حسین گورکی:

شهید حاج حسین گورکی فرزند دوم خانواده و بسیار مبادی ادب و مقید به اخلاق و متعهد به دین مبین اسلام بود. دروغ در ذاتش وجود نداشت و از ریا و تظاهر و ریا به شدت بیزار بود. از خود گذشتگی داشت که نمونه بارز آن این بود که: وقتی که ما سه برادر بزرگ شده و دوره دبستان را پشت سر گذاشتیم و دیگر امکان درس خواندن در محل وجود نداشت یادم می آید که ما با هم مشورت کردیم که اگر ما سه نفر برای درس به برازجان برویم مادر تنها می ماند ضمن اینکه کسی در کنار او نیست (پدر در کویت بود) بسیاری کارها است که در توان مادر نیست ایشان پذیرفتند که قید ادامه تحصیل را بزنند و در کنار مادر بمانند تا خانه را اداره کند و ما تحصیل خود را پی بگیریم. دیگری اینکه روزی خانواده برای عروسی به محلی دعوت بودند و شهید از آمدن به عروسی امتناع می کرد و هرچه ما ازار می کردیم اما ایشان می گفتند که من دلم نمی خواهد که بیایم.

ما ناچار شدیم بدون ایشان به روستای محل عروسی برویم وقتی فردای آن روز برگشتیم متوجه شدیم که حسین به پیرزنی که در محله ما و کسی را نداشت قول داده بود که سقف خانه اش را برای فصل زمستان که نزدیک بود گل اندود نماید. و تصادفاً با روز عروسی تداخل نموده بود و نتوانسته بود خودش را راضی کند بدقول از آب دریاید گرچه می توانست روز هم این کار را انجام بدهد. یادم می آید روزی را که به مکه معظمه مشرف شده بودیم همراه روحانی کاروان وارد مسجد الحرام شدیم و زمانیکه در صحن مسجد قرار گرفتیم و کعبه را برای اولین بار دیده بودیم گرچه همه ما حال و هوای مخصوصی داشتیم و مثل تشنه ای که به آب زلال و خنک دست یافته باشد ولع دیدار و زیارت و طواف داشتیم روحانی همه را جمع کرد و از چگونگی طواف و زیارت مناسک می گفت من شهید را در جمع ندیدم بسیار متعجب حتی ناراحت شدم که چرا نیست که از راهنمایی حاج آقا استفاده کند. سرم را برگرداندم دیدم شهیر به صورت تشهد در نماز رو به کعبه نشسته و دوستش به آسمان بلند است و در هوایی سوای هوای ماست گویی کسی را نمی بیند و صدایی را نمی شنود غبطه حال ایشان را خوردم که چگونه این فرد می تواند از عالم عرفانی روحانی دوباره ما از کعبه جدا شود و به عالم خاکیان برگردد این بود که به مهمانی دوستی که رفته بود در آن مهمانی باقی ماند و جسد خاکش بعد از دو هفته نزد مادرش برگردانده شد و هم او که تا روز مرگ شهید را صدا می زد. و به یاد حسین و خاطراتش دامن اشک تر می نمود و آن جگر سوخته نیز به دیار معبود شتافت.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران